



اسلام آزادگان و اسلام جزیره العرب

ندارد» و ریشش را می تراشد و قرآن را در زبان ملیش می خواند، نه اسلامش ضعیف تر از نوادگان یعرب بن فحطان است و نه مقامش در بارگاه عدل الهی فروتر از ساکنان حریم مکه و مدینه.

ملتها و مردمی که در طول این سیزده قرن به اسلام گرویده اند هر يك صدها و هزارها سال سابقه تاریخ و تمدن پشت سر داشته اند و به حکم همین سوابق هرگز نه خواسته اند و نه توانسته اند یکباره از گذشته خویش بپروند و سنن و فرهنگ خود را به دست فراموشی بسپارند. این از گذشته بریدن و برهمه مواریت مدنیت خط بسطلان کشیدن، فقط از عهده ملتی ساخته است که سابقه و فرهنگی نداشته باشد و یکباره از ظلمات بدویت و بیابانگردی قدم به ساحت پربرکت اسلام گذاشته باشد. و چونین ملتی، بی دیشه و بی فرهنگ، اگر هم در جهان باشد، بسیار نادر و کمیاب است.

فقیهان و اصحاب مذاهبی که مطلقاً به سنت چسبیده اند و با چماق «حسبنا کتاب الله» [در] هر تفکر و تدبیر و تفسیری را چهارمیخه بسته اند، در طول حیات و گسترش اسلام با مشکلاتی برخورد کرده اند و نتیجه این بن بست های فکری ظهور مذاهب گوناگون اسلامی بوده است.

برای اینکه بحثمان خالی از شواهد محسوس تاریخی نباشد، اجازه بدهید بعنوان درآمد، جلوه های اسلام را در بین دولت مسلمان با دو فرهنگ متفاوت با هم مقایسه کنیم و به عبارتی رساتر با هم مشاهده

اسلامی که در طول زندگی هزار و سیصد ساله اش در سیطره زمین گسترده است و نزدیک یک پنجم ساکنان کره زمین بدان گرویده اند، چون هر چیز دیگر جوهری دارد و جلوه هائی.

جوهر اسلام اعتقاد به وحدانیت خداوند است به حکم «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». اما جلوه های آن در هر اقلیم و دیاری به حکم عادات و سنتها و فرهنگ هر قومی گوناگون است.

مسلمان چینی و فرنگی و عرب و هندی در جوهر اساسی اسلام اختلافی ندارند، اما نرک آنان از احکام دینی و شیوه اجرای فرایض مذهبی و به عبارت کلی رفتار اسلامی آنان تابع مقتضیات اجتماعی و فرهنگی خویشان است و غالباً بایکدیگر متفاوت.

برای روشن تر شدن این واقعیت می توان از بیت معروف سعیدی مدد گرفت و دین مقدس اسلام را به قطره جان بخش بارانی تشبیه کرد که در لطافت طبعش خلاف نیست، اما در باغ لاله روید و در شوره زار خس. می توان شریعت مطهر خاتم النبیین را به خورشیدی تشبیه کرد که نور بسپش از پشت شیشه های رنگارنگ جلوه های رنگارنگ دارد.

در این تنوع جلوه ها کمال خودخواهی و خودپسندی است اگر قوم و ملتی خود را مسلمان تر از ملت های دیگر بدانند و در اسلام خویش بردیگران مزیتی قائل شود.

فلان مسلمان چینی که به قول بهار «طافت گفتار حرف ضاد

کنیم نه مقایسه که قصدمان دآوری و صدور حکم قطعی و جازم نیست. به حکم وجود زمینه‌های ذهنی و آشنائیهای مقدماتی، از میان ملل مسلمان جهان، دولت ایران و عرب را انتخاب می‌کنیم، تا نیازی به توضیح و اباحت نباشد.

ساکنان شبه جزیره عربستان مسلمانند. صحرای خشک و سوزان جزیره العرب مهد اسلام است. ملت ایران نیز مسلمانند و به مصداق «عهد من با لب شیرین تو امروز نیست» اسلامشان سابقه ای هزار و چند صدساله دارد. در طول این ده دوازده قرن نه فرشته مقرب از آسمان به زمین آمده است و نه از جمله رفتگان این دوازده قرن به قول خیام رفته‌ای بدنیاب از آمده است که بپرسیم و بدانیم معامله آن جهانی تکبر و منکر با مسلمان ایرانی و عرب چگونه بوده است. اگر خدای ناکرده مدعی قشری متعصبی ظهور کند و اسلام دوازده قرنی ماملت ایران را بخواد نخلته نماید، بدین نکته ظریف باید متوجهش کرد که در این صورت «علی می ماند و حوضش» و جز معدودی عرب زبانان دنیا، اندر همه دهر يك مسلمان نبود.

چونان مدعی فرضی را باید با این واقعیت تاریخی آشنا کرد که از میان ششصد میلیون مسلمانان امروز جهان، در حدود پانصد میلیونشان اسلام را از دست ایرانی و با تبلیغ ایرانی و در ظرف فرهنگی ایرانی گرفته اند، و مسلمان شده ایرانیانند. توری چند ساعته‌ای در سفرنامه ابن بطوطه، جهانگرد مغربی قرن هشتم، مدعی را حیران می‌کند که از کرانه‌های بغاز بوسفور تا سواحل غربی چین و از نواف اروپای امروزین تا اعماق شبه قاره هند، همه جا احکام شریف اسلام در قالب لطیف زبان فارسی متداول است و در بین همه این اقوام و ملل لطایف قرآنی با فرهنگ ایرانی همراه است.

(چون در «آشوب یادها» بدین واقعیت انکارناپذیری اشاراتی کرده‌ام در اینجا به تفصیل نمی‌پردازم و خوانندگان این مقاله را بدان کتاب حوالت می‌کنم و بخصوص مسئولان امروزین وزارت فرهنگ را) باری، ایرانیان و اعراب هر دو اسلام را پذیرفته‌اند. و هر دو مسلمانند و انشاءالله اسلام هر دو ملت در بارگاه قبول خداوندی مقبول است. اما در طول این هزار و چند صدسال نه برداشته‌ای این دولت از اسلام یکسان بوده است و نه رفتار اسلامیشان با هم شباهتی داشته است.

این اختلاف برداشته‌ها و رفتارها نه بر اثر توطئه استعمارگران شرق و غرب بوده است و نه زائیده الحاد یکی و ایمان دیگری. این اختلافها محصول زمینه تاریخی و فرهنگی این دولت است و کیست که بتواند آثار مسلم و وراثت و نژاد و فرهنگ را در رفتار هر کسی و هر ملتی منکر شود. مسلمان جزیره العرب به حکم شرایط اقلیمی و آداب و رسوم که در طول هزاران سال از نیاکانش به ارث برده است، ایمانش بسا تعصبی خشک و تمایل ناپذیر همراه است. بگذریم از گذشته‌ها که یادش در مذاق جان با ایرانیان تلخ و ناخوشایند است، به رفتار مسلمانان امروزین جزیره العرب بنگریم. در سالهای واپسین قرن بیستم و در جهانی که به تعبیر سعدی خوارزم و ختار اصلح افتاده است و مبارزات متفکران جهان و خیر خواهان بشریت در راه رفع تعصبات در بسیاری از ممالک جهان به حاصل نشسته است، هنوز در نظر ساکنان عربستان بین يك مسلمان و يك مسیحی از حیث جوهر انسانیت فرق است و از این بالاتر در نظر او يك شیعه دوستدار آل محمد که به همه اصول و فروع اسلام عقیده دارد و رفتاری کند و با فروش هستی و تحمل سختی به عزم زیارت خانه خدا میهمان ایشان است رافضی است و بی‌دین، و اگر سازمان ملل و مترسک حقوق بشر و اعتراض جهانیان بگذارد واجب القتل. در نظر او همه اهل جهان همراه و هالك و ازسگ نجس تراند و تنها تنها بیرون طریقه و هابی مسلمانان واقعی و نور چشم عالم امکان و برگزیدگان خدایند.

اما در ایران از دوره‌های کوتاه جهالت و تعصبی که محصول تسلط خارجیان بوده است بگذریم، وضع درست بخلاف این بوده است و هست و خواهد بود. این فرهنگ ایرانی است که در اوج تعصبات قرن چهارم ندای «الطرق الی الله بعدد انفاس خلایق» در می‌دهد. این مسلمان ایرانی است که با شعار «از هیچ دلی نیست که راهی بخدانیست» خود بینی‌ها و خود پسندی‌ها را در هم می‌کوبد. این ایرانی مسلمان است که بنی آدم را اعضای يك بیکر می‌داند و همه جا را خانه عشق و مهربانوار الهی می‌شمارد چه مسجد چه گنشت.

عرب مسلمان و هابی از تصور وجود یهودی و مسیحی در شهر و خانه اش احساس نفرت می‌کند و رهگذر آنان را به هفت آب می‌شوید که مبدا نجاست ذاتی آنان، زندگی طاهر و طیب او را آلوده کند، اما مسلمان ایرانی از بانگ ناقوس کلیسا نغمه توحید می‌شنود و در شعله آتشکده زرتشتیان تجلی همان نوری را مشاهده می‌کند که: دید در طور موسی عمران.

در روزگاری که ترکان «غازی» غزنی از سونو هندوستان را غارت می‌کنند و از دیگر سویی بقول بی‌هیی انگشت در جهان کرده و قرمطی می‌جویند، و دلاوران نژاد سامی با تیغ برکشیده به جنگ کفار می‌روند تا به توشه دنیا و آخرتی برسند، عارف ایرانی در کلیسای عیسویان به سماع بر می‌خیزد و دل‌های ترسایان را فریفته رفتار اسلامی و انسانی خود می‌کند و در پاسخ بلفضولی که «اگر شیخ اشارتی فرمودی همه زنارها می‌گشودند و مسلمان می‌شدند» می‌گوید «ماشان نیسته بودیم که بکشائیم».

تا روزی که بساط خلافت عباسیان با سرانگشت تدبیر ایرانیان می‌تردد، دربار مامون مرکز ذوق و دانش و فرهنگ است، جلسات آزاد بحث و مناظره رواج و رونق دارد، پیروان ادیان و مذاهب گوناگون بی هیچ ترس و پروائی از عقاید خود دفاع می‌کنند و کسی جرأت تعرض و توهین ندارد، اما بعضی آنکه سایه فرهنگ ایرانی از دربار عباسی محو می‌شود، سلیقه نژاد سامی بغداد را در اعماق ظلمات جهل و تعصب و خودکامگی فرو می‌برد. و تفتیش عقاید و بگیر و ببندها آغاز می‌شود.

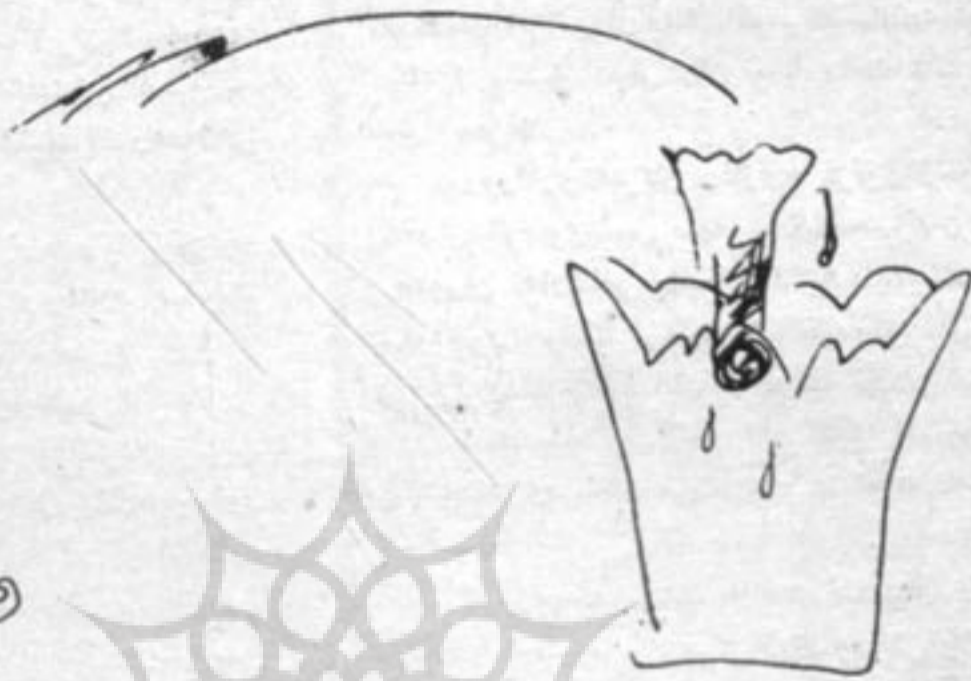
از مردم مکه و مدینه که کارشان حرم‌داری است و روزی خور اعتقاد مردمنبدی گنبریم که جای تعجب نیست، اما در شهرهایی چون دمشق و عمان - اگر گذارتان افتاده باشد دیده‌اید از هر پاسبان چهار راهی و هر بقال سرگزری و هر کارمند اداره‌ای حتی هراستاد و دانشجونی اگر غربانه نشانی هتلی یا آدرس خیابانی را بپرسید بجای پاسخ شمارا با پرسشی پذیرائی می‌کند که «دینت چیست؟» و در بسیاری از موارد، اگر دعوی مسلمانان نکنی، یا جوابت نمی‌دهد یا گمراهت می‌کند. وجه تفاوت فاحشی است میان رفتار این بشر قرن بیستم با آن عارف ایرانی که صد هاسال پیش از این و در عصر تعصبات دینی، ملازمت آستان پیرمغان را برگزیده است که «جام می به کف کافر و مسلمان داد».

این جلوه‌ها محصول ضعف و شهرت اسلام دولت نیست، نتیجه ناتریر فرهنگ و تمدن و تاریخ آنان است.

نمونه دیگری خواهید؟ اگر جرات دارید در حضور یکی از این حمله داران و مطوفان عرب در مراسم حجی که انشاءالله مشرف خواهید شد به نماز برخیزید تا ببینید چگونه مشکلات قوانین و آزان بالاتر دستهای گشوده شما، رگهای گردش را ملتهب می‌کند و داغ باطله تکفیر را بر پیشانی ایمانتان می‌چسباند.

اگر خدای ناکرده بدین بلا گرفتار آمدید و از این رفتار درنجیسه خاطر شدید، سری به خانقاه مولانا بنیودنل افسرده را با داستان موسی و شبانش تسلیت دهید.

اسلام مبلغ برهیزگاری است و با حکم «ان اگر مکم عندالله انقیکم» مسلمانان را به برهیز و پاکی می‌خواند. این دعوت رسا را گوش همه مسلمانان جهان می‌شنود، اما هر ملتی بر حسب فهم و فرهنگ خویش از آن ادراکی دارد.



جامی دوبا مهمان زخم تاشرم مهمان بشکنم
ادبیات اصیل و پراوازه فارسی وقف وصف شاهدوساقی و
شراب است ، در همه ادوار اسلامی ایران، آیاهمه شاعران ما
نامسلمان و می‌خواره و شاهد زاهد و پارسا بوده‌اند. سجاده نشینی
چون مولوی ، شیخی چون سعدی، زاهدی چون نظامی ، نه‌فاسق و
فاجر بوده‌اند و نه دامن لب به می آلوده‌اند. اینان:
به می‌پرستی از آن نقش خود برآب زدند

که تا خراب کند اصل خود پرستیدن.
آثار طبع این بزرگواران، فریاد اعتراض ایرانی است به فشری‌گری
زاهدان سیم و جاه‌اندوز روزگار.

دیوان عزیز حافظ ادعای نامه نژاد ایرانی و فرهنگ ایرانی و تمدن
ایرانیست بر علیه شیوه‌سامی پسندانه‌ای که مرد متعصب قساوت‌پیشه
محتسب کرداری چون مبارزالدین محمد بر مردم آزاده ایران تحمیل
کرده است . طنز گزنده حافظ جلوه دیگری است از خشم در درون
خفته و در گلوگره خورده مردم صاحب‌دل و آزاد ایران ، و به همین
دلیل از چنان «قبول خاطری» در طول قرون و اعصار برخوردار
بوده است.

اینها نمونه‌هایی بود از تفاوت سلیقه دولت‌مسلمان جهان که
هر دو تقریباً در یک زمان به اسلام گرانیده‌اند و همسایه یکدیگرند اما
تمدن و فرهنگشان یکی نیست.

نمی‌گویم در طول این سالهای دور دراز تاریخ پر نشیب و فراز
ایران از خشونت و تفتیش دینی و جنگهای مذهبی بکلی برکنار مانده
است ، اما می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون، که این دوره‌های کوتاه
تعصب عموماً با تسلط بیگانگان همراه بوده است آنهم بیگانگان و بیگانه
پرستانی که یا خود برای فریب عوام و تحکیم تسلط نامعقول خویش
دعوی مرشدی و رهبری دینی داشته‌اند و رابطه خلق و خالق را منحصر
به دلالت و دلالتی خود کرده‌اند، یا با شیخی مسند نشین ساخته‌اند و
بساط تسلط خود را بنفع یکدیگر و زیان مردم گسترش داده‌اند.

قومی مفهوم تقوی رادر وسواس و مردم‌گریزی و چشم اشکبار
و چین پیشانی و اخم قیافه می‌جویند. باهر زیبایی و لذت و هنری
به دشمنی بر می‌خیزند و هر صاحب ذوق و نازک طبع را محکوم به نامسلمانی
و لامذهبی می‌کنند. خنده را نشان بی‌خردی می‌دانند و مومن را از
«کثرت بکانش» می‌شناسند. کاسه تار را برفرق نوازنده اش می‌گویند،
نقاشی رامظهر بت پرستی می‌شمارند و همه شاعران را در ردیف گمراهان
می‌نهند به گناه تصنیف ساز هرزه‌ای که در صدر اسلام به هجو پیغمبر
زبان گشود.

اما ایرانی مسلمان در هر عهد و زمانی که زیر همیتر بیگانگان
پر تعصب و بی ذوق نبوده است، زندگیش را وقف هنر و زیبایی
کرده است. عمر بن خطاب خلیفه عبوس اسلام را به گورستان کشانده و
به دلجویی پیر جنگی فرستاده است تا «ابریشم بهای» نوازنده خاص
خدا را از بیت المال مسلمین بپردازد، چنگ و عود و دف و نی و
بربط را به محفل دروحنای خانقاه برده و نغمه دلنشین این آلات طرب
را صافی روح و معراج آسمان کرده است و از آن بالاتر رقص مدموم
فشریان را در جامه «سماع» اوج عبادت شمرده است.

و در روزگارانی که بیگانگان چون سلجوقیان و عرب زدگانی
چون مبارزالدین محمد، دین را وسیله تسلط دنیوی خود کرده‌اند و
بساط سالوس را با تفتیش محتسب گسترده و در خانه تزویر و ریا
گشوده‌اند، ایرانی صاحب ذوق مسلمان در عین خدا پرستی و دین‌داری
با همه ذوق و نبوغش به جنگ «زهد خشک» آنان رفته است و جلوه‌های
زیبائی و موزونی رقص و نغمه ساز را در قالب غزل ریخته و «گلستان
خیال» هموطنان هم سلیقه اش را خوش کرده است، و بدین جسارت به
جنگ مسند نشینان نظامیه بغداد برخاسته که:

خوان گرم گسترده‌ای مهمان خویشم کرده‌ای
گویشم چرا مالی اگر من گوشه نان بشکنم
نی نی منم بر خوان تو سر خیل مهمانان تو